

طرز ، بزودی اصل آنها شناخته شده و وجه تشابه آنها یکدیگر  
مبین می شود .

این اختلاف عظیمی که در اینیه بزرگ اسلامی مشاهده میکنیم  
مبنی بر اختلاف عقیده نیست ، زیرا عقاید دینی آنها یکی است  
ولی مذہب با اختلاف جنسیت است که صنایع و فنون را اساساً  
تغییر میدهد .

اگر این نظریه صحیح باشد ، باید در ممالکی که محل  
سکونت نژادهای مختلفه است آثار فنی آن خیلی مختلف و متباین  
باشد . اگر چه در تحت اطاعت يك دیانت و با يك  
حکومت باشند . مشاهدات هندوستان این نظریه را تأیید میکنند  
و از آنجا دلایل زیادی بر صحت مندرجات این کتابی ، میتوان  
بدست آورد .

هندوستان يك کتاب تاریخی است که هیچ کتاب راستی  
بیانات آنرا دارا نیست . تنها در این سر زمین است که بواسطه  
مسافرت از يك ناحیه بناحیه دیگر ، انسان ادوار مختلفه زمانه را  
مشاهد میکند و شخص میتواند تمام آن دوره هائی را که بشر از  
بدو تکوین خورد پیموده است در هندوستان تماشا کند . پستی و  
بلندیهای حیات بشری آنجا کاملاً مشهود است . عصر حجری

با خصائص خود و عصر الکتریکه با مزایای خود در آنجا دیده میشود . هر کسی بخواهد در تطورات اجتماعی و عوامل مدنیت مطالعات عمیق نماید بهتر از هندوستان مملکتی پیدا نخواهد کرد .

مدتها بود که میخواستم مبدأ صنایع هند را پیدا کنم . وقتی که نظریه مندرجه در این کتاب را بر اوضاع آنجا منطبق کردم ، بدان راه یافتیم و چون يك موضوع دست نخورده است و علاوه با افکار ما در موضوع بسیکولوژی اجتماعی کاملاً منطبق است اجلاً بذکر آن در اینجا مبادرت میکنم .

آثار فنی در هندوستان خیلی دیر و مدتها بعد از تاریخ ظاهر شد . قدیمترین آثار آنها مانند ستونهای [ اسوگا ] و معابد ( کارلی ) ، [ باهوتا ] و ( ستش ) از تاریخ مادوقرن بیشتر فاصله ندارد . وقتی اینها بنا میشد که تمدن ملل قدیمه ، یعنی مصر و ایران و آشور ، دوره خود را بانتهای رسانیده و در زیر غبار اندثار و اضمحلال مستور و بجای آنها يك تمدن دیگری بر پا شده بود و آن تمدن روم بود که دنیاغیر از او بزرگ دیگری را نمی شناخت .

هندوستان میتوانست از ملل قدیمه که میرفتند در تاریکی

تاریخ مخفی شوند خیلی از فنون را سرمشق بگردد ولی تصور  
کناره گیری هندوستان از ملل مزبور و امتیاز ساختنهای  
غریب هندوستان که از آثار فنی سایر ملل بکلی جدا و ممتاز  
بود ، باعث این شد که تمام متخصصین آثار فنی معتقد بودند که  
هندوستان از فنون ملل مزبور اقتباسی نکرده است . اتقان و  
ابداع و ترقی که در کلبه آثار فنی و مبانی آن دیده میشد  
این عقیده را تقویت میکرد . ولی البته میبایستی عمارات و  
آثار دیگری در هندوستان موجود باشد که حاکی از سیر تکاملی  
فنون و نمونه دوره های متمدنانه صنایع آنها باشد و متأسفانه  
چیزی در این باب مشاهده نمیشد و متخصصین خسته شدند و  
چیزی که دوره طفولیت و ابتداء ترقی فنون هند را نشان بدهد  
نیافتند ، مگر در یکی از نواحی یرت هندوستان بعضی مجسمه ها  
پیدا شد که آثار صنعتی یونان در آن مشاهده میشد . از این  
جهت علما بر این عقیده رفتند که مبدأ صنایع هندوستان یونان  
است و از آنجا اقتباس کرده اند .

اما نظریات مندرجه در این کتاب و آثاری که هنوز هم  
در هندوستان باقی است ، این عقیده را بهیچوجه تأیید نمیکند  
و عقیده ما صنایع هند از یونان اتخاذ نشده و ممکن هم نبود  
یونان سرمشق صنایع و فنون هندی واقع شود ، اگر چه

تمدن آنها بایکدیگر مخلوط میشد ، زیرا دولت مزبور بدرجه‌ای در فکر و جنسیت و قریحه فنی از یکدیگر دور هستند که ممکن نیست از همدیگر متأثر شده و ذوق و قریحه یکدیگر را مستحسن شمارند .

مطالعه آثار فنی هند بما ثابت میکند که فنون هند و فنون یونان یکی متباین یکدیگرند . در عین حالیکه آثار فنیه ما پراست از نکات و دقایقی که حاکی از فنون یونانی است ، آثار فنی هند یکی از آنها عاری است . يك نظر سطحی به صنایع دو ملت ، تباین روحی آنها را بطور وضوح نشان میدهد . هر قدر بیشتر در آثار فنی آنها کارش کنیم و در روحیات اقوام هندی بیشتر تتبع و استقصاء نماییم ، این مدعا روشن تر میشود که هند يك روح مخصوصی دارد که یکی آنها را از سایر ملل مستزل و مجزا میکند ، بطوریکه عوامل خارجی اگر از ادراکات آنها دور باشد ، نمیتواند در آنها کاملاً تأثیر کند . ممکن است بقهر و غلبه تأثیرات خارجی دوام کند ، اما همیشه سطحی و زائل شدنی است . گویا میان روحیات ملت هند و سایر ملل همان فواصل ضخیمی موجود است که هندوستان را از سایر ممالک جدا میکند .

روح ملت هند يك روح ممتاز و کامل الاستقلالی است که

تمام آنچه‌ها نیکه بر حسب ضرورت از سایر ملل سر مشق گرفته و اقتباس نموده است ، بکن تغییر میدهد و این نکته در اینیه آنها بطور وضوح مشهود میشود . ممکن است معمار هندی را مجبور کرد که هندسه و معماری یونان را در ساختمانهای مخصوصی تقلید کند ولی پس از اندک مدتی تغییرات لازمه در آن رخنه کرده و سابقه هندی از آن توارش میکند . امروز هم ، با همه قوه و نفوذی که اروپائیا در آنجا دارند ، اگر نمونه از مصنوعات اروپائی بدست يك صنعتگر هندی بدهید که نظیر آن را درست کند ، در وحله اول دست بفورم و ترکیبات اساسی آن نزده و فقط در بعضی جزئیات و تزئینات آن مداخله میکند ولی در مرحله دوم و سوم ، آنرا طوری تغییر میدهد که آثار فنی اروپا را از آن محو میکند و شکل مصنوعات هندی را با آن میدهد .

مهم ترین خصائص اینیه هند زیاداتی جزئیات و بیزه کاری و پیچ و خمی است که در ترکیب و ساختمان عمارت موجود است ، بر خلاف عمارات یونانی که بسادگی کامل متصف است . ادبیات هندوستان هم دارای همین خصائص است . در مصنوعات خرفی هند اگر دقت کنیم شدت ارتباط آنرا با ساختمان فکری ملت مزبور ملتفت میشویم و برای منحصصین بهتر از

هر کتابی معرفت روحیات و طرز ادراکات ملت میباشند و  
 اگر ملت هند مثل آشوریها متعرض میشدند - از روی تفرش  
 برجسته معابد ، مجسمه ها و آثار اینیه ، گذشته آنها را  
 معرفی میکردیم و میدانستیم که اقوام مزبور بواسطه شدت  
 تخیلات و قندان قوه ترتیب و انتظام متأثر نمیشدند از آن  
 عواملی که صنایع یونان را ، در وضوح و حسن ترتیب ، تا  
 آن درجه امتیاز و برتری داده بود و میفهمیدیم چرا یونان  
 توانست در صنایع هندوستان تأثیری بیخشد و تأثیرات آن  
 در حدود همان دوره های اولیه اقتباس و تقلید منوط ماند .  
 مطالعات دقیقه ما در آن سر زمین این نظریه را کاملاً  
 تأیید مینماید و بر حسب این مطالعات چنین استنباط میشود که  
 سلاطین هند با پادشاهان اشکانی رابطه داشته اند و اینکه آثار  
 فنی یونان در هدایت ایران دیده میشود و اینکه سلاطین هند  
 چندین مرتبه ، مخصوصاً در دو قرن اول میلادی ، خواستند صنایع  
 یونان را به هندوستان بیاورند ولی نتوانستند و با رفتن همان  
 اشخاص از بین رفت . زیرا يك تباين و تغاير شدیدی میان  
 صنایع مزبوره و ساختمان فکری ملت هند موجود بود که جز  
 با قوه تهریه ممکن نبود صنایعی را انجا رواج داد که . میان سابقه  
 قریحه آنهاست بلکه این تباين بدرجه ای بود که صنایع

یونانی در زمان همان سلاطینی که مروج آن بودند نتوانستند کمترین اثری از خود در صنایع محلی و بومی بگذارند زیرا در هیچیک از آثار فنی آن دوره و دوره های دیگر، مانند معابدیکه در زمین یافت شده، اثری از طرز صنایع یونانی که تشخیص آن خیلی سهل و آسان است وجود نداشت و هندی صرف بود، مگر در بعضی جزئیات که آثار قریحه فنی یونان در آن مشاهده میشد.

وقتیکه صنایع مخصوصی میخواهد از میان ماتی ناپدید شود بدو تغییر و تبدیلهائی در آن رخنه کرده و دوره انحطاط را بتدریج طی مینماید، تا بنگاه از بین برود ولی صنایع یونانی یک مرتبه درهند ظاهر شده و بطور ناگهانی نیز ناپدید گردید - باین علت است که میگوئیم صنایع یونان فقط بقوه قهریه بعضی از سلاطین بهندوسنان آمده و چون بکافی متباین تمایلات و جنبه عقلی آنها بود، پس از رفتن عوامل موجوده آن از بین رفت، همچنانیکه اثر معماری اروپائی با دوریت سال مقهوریت در تحت سلطه اروپائی در صنایع بومی مشهود نیست. بهمان دلیلی که فنون یونان در هزار و هشتصد سال قبل در صنایع بومی هند تأثیری نکرده، از یک قرن با اینطرف نیز صنایع اروپا نتوانسته است تأثیراتی بنماید.

بدیهی است تمام اینها دلیل بر تباین سابقه و ذوق آنهاست در تنسیقات و تصورات فنی ، برخلاف فنون عرب که با وجود اینکه آنها هم مانند یونان نسبت به هند بیکانه بودند ، تمام هندوستان از آن تقلید نمود و اقتباس کرد . حتی در نواحی دور دستی که بکلی از استیلاء عرب مصون بود کمتر سودی دیده میشود که آثار تزیینات و معماری عرب در آنها نباشد . صحیح است ، امروز هم مثل ادوار قدیم و ایام سلطنت ( کاشیکا ) راجه هائی پیدا میشوند که مثل ( جوالپور ) عظمت و شکوه تمدن اروپا چشم آنها را خیره کرده و پارکهای بزرگ خود را بطرز ساختمان های اروپائی بنا کرده اند ولی این تصور مثل عمارات زمان کاشیکا بکلی از صنایع محلی مجزا و غریب مانده و تاثیری در معماری محلی ننموده است

پس صنایع یونان و هند در ازمنه قدیم بکلی از یکدیگر مجزا و بدون اینکه یکی در دیگری تاثیری داشته باشد مردو پهلوی به پهلوی وجود داشته اند ، چنانکه امروز صنایع اروپائی و محلی هند در هند موحودند ، بدون اینکه کمترین تاثیری در یکدیگر بنمایند . چیزی که در هندوستان خیلی جلب دقت میکند اینست که ، نه در کلیات و اصول و نه در جزئیات و فروع ، میان آثار فنی هندوستانی و یونانی وجه مشابهتی نیست و



اینرا نمیتوان دلیل بر عدم قابلیت واستعداد ملت هند ، در اقتباس صنایع بیگانه قرار داد ، بلکه تباین روحی و اخلاقی دو ملت علت نامه ان شناخته میشود زیرا از فنون سایر اقوامی که در روحيات و ادراکات بانها نزدیک تر بودند بزودی اقتباس و تقلید کردند .

مشاهده بسیاری های هند که ما آنها را جمع کرده ایم ، بما ثابت کرده است که هندها فنون خود را از ایران اقتباس کرده اند ، ولی ایرانیان عهد هخامنشی که وارث تمدن مصر و آشور بودند ، نه ایرانیان عصر اشکانی . مسلم است ، وقتی اسکندر سلطنت سلسله هخامنشی را بر همد ، دو بیست سال بود که ایران دارای پیک تمدن عالی و درخشانی شده بود . اگر چه هنوز فنی کاملا مخصوص بخود آنها ایجاد نشده بود ولی از امتزاج اصول فنی مصر و آشور پیک طرز جدید و بدیهی داشتند . در خرابه های پارس پولیس که تا امروز هم باقی است ، مدخلهای عظیم مصری و کورهای بالدار آشوریه و مختصری از آثار فنی یونان در آن دیده می شود و این مشاهدات بما میگوید که صنایع و تمدن عظیم دنیا ، امروز در آن قطعه کوچک و محدود آمیجا جمع شده بود . پس منشاء فنون هندوستان ایران است ولی نسبت های کلیدانی و مصری آن را اقتباس

کرده اند

کسانی که میخواهند مبدأ اقتباس فنون هندی را پیدا کنند لازم است بقدم ترین آثار فنی آنها رجوع نمایند ، زیرا روح ملت مزبور بدرجه ای از سایر ملل مستقل و دور و تأثیر ناپذیر است که صنایع را از هر ملتی که اقتباس کرده باشد بزودی انرا موافق ساختن فکری خود که مابین ساختن فکری سایر ملل است ، طوری تغییر میدهند که پیدا کردن مبدأ اقتباس خیلی مشکل و احياناً غیر ممکن است .

مبب اینکه هندوستان سر مشق فنون خویش را بسهمه ات از ایران اتخاذ کرد و صنایع یونان توانست تا ثیری در آن بنماید ، این است که فنون ایرانی بجنبه عقلانی و روحیات آنها نزدیکتر است . زیرا صنایع یونانی برخلاف فنون ایران خیلی ساده و عاری از آرایش و پیرایه و تزیینات است ، از اینجهت نمی توانست عقل و سلیقه هندیها را که همیشه مجذوب تجملات و ظواهر باشکوه است جذب نماید . حتی اینکه تأثیر صنایع ایران در هندوستان بقرون قبل از میلاد ، یعنی انوقتیکه ایران وارث تمدن مصر و آشور بود ، اختصاص ندارد ، بلکه پس از چندین قرن ، یعنی انوقتیکه اسلام بر ممالک شرقی

استیلا یافت باز ایران بود که عامل موثر و سر مشق صنایع هندوستان بشمار میرفت . چنانچه آنکه اسلام از راه ایران به هندوستان آمد و نخست ایران از فنون اسلامی متأثر شده و بعد از اینکه دارای يك فن ممزوج از سابقه عرب و ایران شد آنها به هندوستان نقل داد ، یعنی در حقیقت صنایع اسلامی به هند رفت ، بلکه این صنایع ایران مستقیم بود که سر مشق صنایع هندوستان شد .

پس چنانکه به هند رفت ، صنعت مخصوصی ایران بود و آثار آشوری که در عهد هخامنشیان موجود بود تا هنوز هم آنجا باقی است ، مخصوصاً کاشی کاریمائی که در مدخلهای عظیم آنجا مشاهده می شود از یادگار های تمدن کهنه و آشوری است . هندیها بزودی از این صنایع پیروی کردند ولی ذوق و سلیقه آنها از فن یونانی در قدیم و اروپائی در عصر حاضر اجتناب دارد

بنابر این ثابت شد که روابط فنی مابین هند و یونان نیست بلکه رابطه آنها بمصر و آشور است ، آنها هم بتوسط ایران . هند از یونان اقتباس نکرد ولی هر دوی این ملت از يك سرچشمه عظیم دیگری که منابع سایر مدنیتهای نیز محسوب می

شود آب برداشته اند : مصر و آشور . یونان بتوسط فینیکیها  
و ساکنین آسیای صغیر و هند بواسطه ایران از آن سرچشمه  
فنون سیراب گردیده اند . تمدن هند و یونان دو شبه مختلف  
یک رود هستند ولی روحیات متباین هر يك از دو ملت يك  
بهرائی مخالف آن دیگری پدید آورد .

چون صنایع و فنون مولود ساختن فکری و تراوش روحیات  
ملت است و يك صفت در ملل مختلفه بالطبع مختلف خواهد  
بود ، فنون هندوستان با وجود وحدت دیانت ، بواسطه اختلاف  
اقوام ، متغایر است . حیثاً تباین فنون نواحی آن بدرجه ای شدید  
میشود که شخص محبور است تقسیم بندی آنها را بر حسب  
اقالیم و نواحی آنجا مبین کند . شایهتی ما بین آثار بلاد  
شمالی و جنوبی نیست . در صورتی که هر دو در يك عصر  
ساخته شده اند و ساکنین هر دو ناحیه مطیع يك دیانت هستند  
و این تباین در ابام اقتدار و عظمت مسالین هم بختها درجه  
بود . ابنیه دینی مسالین نواحی مختلفه خیلی از یکدیگر متغایر  
است ، مساجد احمد آباد ، لاهور ، اکره ، کتر به یکدیگر  
شبهات دارند ، بلکه شباهت عمارات گونئی و ابنیه عصر نهضت  
اروپا یکدیگر بیشتر است تا آنها یکدیگر .  
اختلاف و تباین مصنوعات هند با ابنیه و عمارات آنها

التحصار ندارد ؛ در مجسمه‌ها و نقاشی های نواحی مختلفه ، چه از حیث ساختمان و ترکیب و چه از حیث نکات و دقائق فنی ، این اختلاف موجود است ؛ چنانکه در نقوش برجسته و مجسمه های ( ساش ) و مجسمه های ( برهات ) که تقریباً در يك زمان ساخته شده اند ظاهر است و در مصنوعات دو ایالت ( اوریسا ) و ( یوند لوند ) یا ( میسور ) و ( هند جزیری ) این اختلاف واضح تر میشود . در کوچکترین مصنوعات هم ممکن است این اختلاف را مشاهده نمود و هر کس مختصر اطلاع و سررشتهای داشته باشد می تواند جمیع های مثبت کاری ( میسور ) و ( گزارات ) یا زیور آلات ساخت ( اوریسا ) و ساخت بمبئی را از یکدیگر تشخیص بدهد .

بی شبهه عمارات هند هم مثل تمام اینیه شرق قبل از هر چیزی دینی است ولی هر قدر تأثیرات دیانت بزرگ و شدید باشد تأثیر ملت و روح او و ساخته های فکری او بزرگتر است .

این روح مثل است که سر نوشت آءا را ( خوب یابد ) در پنجه اقتدار خود دارد و مقدرات دیانت را هم او تعیین میکند ، همچنانکه فنون و نظامات اجتماعی و رسوم و قوانین موزعه مقهور تأثیرات او هستند و این روح مثل است که

در تمام عناصر مدنیت آنها حلول نموده و آنها را هم رنگ  
خود می نماید . روح ملت نورمندترین قوای اجتماعی است  
و قره او مساوی هزارها ادواری است که موجود آن محسوب  
می شوند زیرا روح هر ملتی خلاصه افکار ادوار گذشته آن  
ملت است .



# فصل اول

## نظامات هر ملتي

### مولود روح آن ملت است

تاریخ هر ملتي از ساختمان فكري او مشتق است — امثلةً مختلفه —  
 نظامات سياسي فرانسه تراوشي از روح تزاوي آنهاست — نظامات  
 تغيير نمي كند مگر ظواهرش — همه احزاب بطرف يك مقصود  
 ميروند — رنگهاي مختلفه و اسامي مختلفه احزاب — مرام تمام  
 آنها اينست كه سلطه و اقتدار در يك مركز جمع شده و استقلال  
 ذاتي افراد قريبان مصالح هيئت حاكمه شود — انقلاب بزرگ مقصد  
 حكومت مطلقه را اجرا كرد — نظامات ملل زائیده شده اخلاق  
 ملي آنهاست



تاریخ هر ملتي عبارت است از مجموع آنچه هايبكه از  
 روح آن ملت صادر شده است . همچنانيكه علت تكوين جهاز  
 تنفس ماهي ، با آن شكل ، زندگاني در آب است ، مصدر  
 حوادث تاريخي هر ملتي ساختمان فكري و روح آن ملت  
 است . كسيكه مميزات اخلاقي و عقلي يك ملتي را ندانند ،  
 تاريخ آن ملت در نظرش يك دسته حوادث پريشان برو واقعات  
 بي ترتيبي است كه عامل آن فقط و فقط است تصادف بوده

# فصل اول

## نظامات هر ملتی

### مولود روح آن ملت است

تاریخ هر ملتی از ساختمان فکری او نشانی است. اصولاً مختلفه نظامات سیاسی فراسه آموشی از روح آزادی آنهاست. نظامات تغیر می کنند مگر طو اعراس همه احزاب بخلاف یک مقصود میروند. رنگینهای مختلفه و نسبی مختلفه احزاب سرانجام آنها اینست که ستم و انحصار در یک مملکت جمع شده و استقلال ذاتی افراد ویران مصالیح مردم ضایع شود. انقلاب بزرگ عظیم حکامین و حاکمه را احرا میسوزاند. نظامات عالی زایل شده شدت اخلاقی های آنهاست.

تاریخ هر ملتی عبارت است از مجموع آنچه ها اینکه از روح آن ملت صادر شده است. همچنانیکه عفت نگوین - هاز نفس مادی - با آن شکل - زندگی در آب است - مصدر حوادث تاریخی هر ملتی ساختمان فکری و روح آن ملت است. کسیکه ممیزات اخلاقی و عقلی یک ملتی را نداند - تاریخ آن ملت در نظرش یک دسته حوادث پربشان و واقعات بی ترتیبی است که عامل آن فقط و فقط است تصادف بوده



است ، ولی اگر روح ملت را شناخت و خصائص اخلاق و عقلی او را تشخیص داد ملتت خواهد شد که آن حوادث پریشان تاریخی ، معلول صدفه و اتفاق نبوده و طرز حیات اجتماعی هرملتی نتیجه مستقیم پسکولوژی و روحیات آن ملت است .

هر قدر مظاهر حیاتی يك ملت مختلف و دوره زندگانی آن بر از انقلابات بوده باشد ، باز خواهیم دید که اتفاق کثر در آن مداخلت داشته و ساختمان فکری با عبارت اخیری روح ملت این مقدرات را برای او مهین نموده است .

نظامات سیاسی ( طرز حکومت ) هرملتی بهترین معرف روحیات آن ملت و آشکارترین تراوشهای خصائص عقلی و اخلاقی آنهاست ، برای بیان این مطلب چند نمونه ذکر کنیم -

فرانسه یکی از آن مللی است که عرصه ظهور انقلابات بزرگ گردیده و چنین بنظر میرسد که رژیم سیاسی آن ، در چند سال بکلی وارونه شده و احزاب سیاسی آنها در متناهی درجه اختلاف و تباین هستند ، اما حقیقت غیر از این است . اگر بحق قضایا فرو رویم و هویت این احزاب متخالف را مرور وقت قرار دهیم ، می بینیم اختلافی در کار نیست و

انقلاباتی زوی نداده ، زیرا از ماوراء این اختلافات و انقلابات يك حقیقت واحد پیداست که روح ملت فرانسه را نشان میدهد . سلطنت طلبان و جمهوری خواهان ، احزاب دست چپ و دست راست ، دیموکراتها و سوسیالیستها و تمام احزاب دیگری که در زیر پردههای مختلفه جمع شدهاند ، همه اینها با هم يك نقطه میروند : همه میخواهند فرد در دولت مستهلك شود ، همه میخواهند مثل حکومتهای استبدادی زمام هر چیزی در دست حکومت باشد ، حکومت هر چیزی را منظم کنند و مداخله در هر يك از شئون حیاتیه ، از خصائص حکومت باشد ، حکومت برای مردم ، کار درست کند و از آنها توجه کند ، حکومت دقیق ترین و جزئی ترین شئون زندگانی افراد را اداره کند ، افراد از فکر کردن و زحمت کشیدن و در پی کار و شغل رفتن و همت ذاتی خود را بکار انداختن بی نیاز باشند ، این کار را هر کس بکند ، فرق نمیکند : پادشاه یا امپراتور یا رئیس جمهور یا کینه اجراییه - آخرین نقطه مقصود يك چیز بیش نیست و این مقصود همان چیزی است که ملت آنرا میخواهد و غیر از آن مقصودی ندارد

از یکطرف سوء وضعیات ، مساوات نسبت بنظایات سیاسی  
 چنانچه بدین نمرده و این فکر را در دماغ ما واضح میکند

اگر تشکیلات سیاسی خود را تغییر ندهیم ، از این اوضاع سوء  
 نجات پیدا نمیکنیم ، آنوقت در صدد تغییر نظامات خود  
 بر میآئیم ولی از طرف دیگر صدها هزار مرده که جریان اجتماعی  
 ما در دست آنهاست ، ما را محکوم نموده اند که غیر از اسماء و  
 الفاظ چیزها را تغییر ندهیم و بالنتیجه چیزی هم تغییر نمیدهیم و  
 قطریات ملی ، یعنی احساسات سوق الطبیعه ملی چنان بر ما مستولی  
 است که بطولان تصیرات خود را درک نمیکنیم .

بر حسب ظاهر مشابهتی میان اوضاع قبل از انقلاب بزرگ و  
 اوضاع بعد از انقلاب نیست و نظامات این دو عصر مثل هم  
 نیستند ولی کینه مطلب غیر از این است . انقلاب کبیر همان  
 مقصدی را که سلطنت دوطبقی يك مدت ط-ولانی تعقیب میکرد  
 تعقیب کرد و در حقیقت میتوان گفت انقلاب مملکت را بطرف  
 رویالسمی سوق داد ، زیرا مسئله تمرکز سلطه و حصر اقتدار  
 حکومت که از چند قرن با اینطرف نشوونما مییافت با تمام رسید :  
 اگر لوی سیزدهم و لوی چهاردهم سر از قبر بیرون آورده و  
 اوضاع متولده از انقلاب را تماشا میکردند از اوضاع متأمف نشده  
 و فقط روساء انقلاب را ، برای آن خشونتها و خونریزیها و افراط  
 کاریها ملامت میکردند زیرا ایجاد يك سیستمی نظیر همان سیستمی

که انقلاب ایجاد کرده بود مستلزم آن کارهای وحشیانه نبود. چه آنکه می‌ستم جدید را نسخه ثانی طرز حکومت خود میدیدند و اعتراف میکردند که اگر مأموریت تشکیل يك همچو حکومتی را یکی از درباریان خود محول میکردند، باین خوبی از عهده بر نمی آمد و اعتراف میکردند که رژیمهای حکومت فرانسه بعد از انقلاب همان رژیم قبل از انقلاب است و بقین میکردند که از يك قرن با اینطرف با همه حکومتهای مختلفه نظامات و اصول اولیه در فرانسه تغییر نکرده است. برای اینکه روح ملت در مقابل عادات و مقطوعات اجدادی خود و اصول حکومت مطبقه خاضع بوده است.

فقط این دو شیخ لطیف از ایراد يك انتقادی خود داری نمیکردند که سلطه و حکومت از طبقه اشراف منتقل شده يك دسته از مستخدمین و بجای اشخاص، ادارات فرمانفرمایی و استبداد مینمایند که خیلی خطرناکتر است زیرا کمتر دستخوش تغییرات سیاسی هستند و یکی از لوازم استبداد اداری، فقدان مسئولیت و دوام آن، موجب تسلیم هیئت اجتهاعیه است فرمانفرمایی آن. شاید هم از این لحاظ چندان جامعه را ملامت نمیکردند زیرا میدانستند ملل لائینی بمسارت بیشتر اهمیت میدهند تا با آزادی: ملل لائینی پارهای عبودیت را بردوش خود قبول

میکنند ، فقط باین شرط که تحویل گرفته این بار ، يك نفر  
 نباشد و شاید ملتفت این نکته باشند که کثرت قوانین موضوعه  
 افراد جامعه را در تنگنای محدودیت می اندازد و اگر يك روزی  
 حکومت توانست همه چیز را بخود اختصاص دهد و از وضع  
 قوانین برای تمام حواجج فارغ شد و بالتبیه هرگونه حرکت  
 ذاتی را از افراد سلب کرد و مردم را از بکار انداختن همت و  
 کوشش ذاتی بی نیاز نمود ، اصول سوسیالیزم بدون انقلاب  
 در مملکت ایجاد شده است و البته با نظر دور بین شاهانه یا بر  
 حسب اصل ریاضی که « استمرار سبب موجب ازدیاد سبب  
 است » این نکته را متوجه میشدند که سوسیالیزم مرتقی ترین  
 درجات رویالسمی (۱) و انقلاب تنها وسیله سرعت میرجامه  
 بود بطرف رویالیزم .

(۱) مصنف میخواهد بگوید اصول سوسیالیزم میدان سعی و عمل را محدود  
 میکند و افراد بواسطه فقدان رقابت و فقدان میدان عمل ، بکلی محدود و مقید خواهند  
 شده پس حالت افرادی پیدا میکنند که در تحت حکومت استبداد مالک هیچ چیز خود  
 نیستند - صحیح است با اصول سوسیالیزم سعی و عمل افراد محدود میشود ولی از  
 طرف دیگر تعدی بآنها نمیشود و زندگانی محدود آنها مقرون بسلامت و خوشی  
 است و اگر يك اقلیت کوچکی نتواند بمنتها درجه سعادت و خوشی برسد و در  
 میان ثروت و آسایش بفلطند ، اکثریت جامعه اقلًا با بدبختی و گرسنگی و فَلَاکِ  
 دست بگریبان نیستند و افراط و تفریطی در کار نیست تا حس رشک و حسد افراد  
 بحرکت آمده و جامعه بر از حواجج چنانی شود .

فوامیس ثابت و اوضاع ثانوی و عرضی باین ترتیب در نظام اجتماعی ظاهر میشوند که اولی نتیجه روح ملت و سررشته دار مقدرات هم است و وضعیات ثانوی و عرضی جز پیدا شدن يك دسته ظواهر غیر ثابت و جز تغییر اسم چیز دیگری نیست .

نمونه مخالف مثال فوق ، ملت انگلیس است که در مزاربای هفتی و روحی میان ملت فرانسه است و بهمین جهت نظامات آنها یکی از یکدیگر دور و مجزاست

حکومت در ملت انگلیس يك حقیقت پیش ندارد ، خواه مانند انگلستان پادشاه داشته باشد یا مانند آتازونی رئیس جمهور ، در هر دو ملت حکومت در يك منطقه تنگ واقع شده و حدود اختیارات و اقتدارات آن در شئون افراد خیلی مختصر و فرد در جامعه منبوره منتها درجه آزاد و مختار است ؛ در آنجا افراد هستند که بکارهای بزرگی مانند حفر کانال ، کشیدن خط آهن ، تأسیس مدارس و ساختن لنگرگاهها و غیره مبادرت میکنند ، نه حکومت ، و این یکی میان روح اجتماعی ملل لائینی است

آتازونی بهترین سرزمینی است که آزادی و مختاریت افراد بامنتهای درخشندگی در آن دیده میشود زیرا از بیست و پنج سال باینطرف ، این حالت در انگلستان قدری ضعیف و حکومت رفته

رفته مداخله در شئون افراد مینماید . ولی در اتاژونی همان روح آزادی و استقلال فردی باکمال وضوح موج-ورد است . هیچ انقلابی ، هیچ قانون نظامی و هیچ حکومت دیکتاتوری نمی تواند این فطریات را که منبع تراوش قوانین و نظامات مال است از ملتی سلب ، یا در ملت دیگری که فاقد است ایجاد نماید . مکرر گفته اند و منهم تکرار میکنم « هر ملتی مستحق همان طرز حکمرانی است که دارد ، و عقل هم فهم از این نمیتواند تصویر کنند »

ما بزودی ثابت خواهیم کرد که هر ملتی مطایع فطریات و ساختمان فکری خویش است و نمیتواند از نتایج فطریات و خصائص عقلی و روحی خود فرار کند و اگر هم فرار کرد موفق و بزودی جریان اجتماعی بهجرای طبیعی خود عود می کند . همچنانیکه اگر باد شن را از زمین برداشته و بم-وا برسد ، غلط است خیال کنیم تا،وس ثقل نقض شده است ، همچنین غلط است اگر تصور کنیم طرز حکومت با قوانین موضوعه ممکن است در مقدرات ملل تاثیری کند ، مقدرات هر ملتی در خود ان ملت گامن است ؛ هر حکمرانی نماینده روحیات و ادراکات ملت خود میباشد ، حکومت هر ملتی صورت خارجی ساختمان فکری ان ملت است .

از این نقطه نظر است که ما نمیتوانیم بطور مطلق بصلاح یا فساد يك حكومتی رای بدهیم . حكومت پادشاه ( داهومی ) نسبت به ملت خودش يك حكومت لایق و شایسته‌ای بود که شاید بلندترین رژیم‌های اروپائی قابل کشور مزبور نباشد . این يك حقیقی است که بدبختانه رجال دولت ندانسته و می‌توان تصور میکنند طرز حكومت مال التجاره و قابل حمل و نقل است .

ممکن است قوانین و نظامات پایتخت فرانسه را در مستعمرات اجرا کرد ولی این عمل چندان تفاوت نداد با آن شخصی که میخواهد بهای مدال کند که زندگانی در هوا ممکن است ، زیرا حیوانات راقبه در هوا زندگانی میکنند

چون خصائص عقلی و روحی ملل در يك حدود نیست و هرملتی يك ساختن فکری مخصوصی دارد ، نبشود همه آنها مدتهای طولانی مطیع يك طرز قوانین و يك منخ رژیم بوده باشند . انگلیسی و ایراندی ، مجرواملاو ، عرب و فرانسه نتوانسته اند مطیع يك قانون باشند ، مگر بزحمات زیاد ، آنها هرروز بیم انقلاب وطنیان تجدید میشود . بهمین دلیل حكومت‌های عظیمه که بر ملل مختلفه حكومت میکنند بسرعت اقراض محكوم هستند . اگر يك دولتی مانند نفول یا انگلیسی



توانستند در طی يك مدتی طولانی بر هندوستان حکومت کنند  
برای این بوده است که اولاً ماکزین از سرزمین بواسطه اختلاف و  
تداین و فقدان روح متحد ملی نتوانستند در مقابل بیگانه مقاومت  
کنند و ثانیاً فاتحین منعرض عادات و آداب آنها نشده و  
نظامات آنها را محترم داشته اند

بحث در نتایج ساختمان فکری ملل يك زمينه مبسوطی است  
که استقصاء آن مستلزم تالیف کتب عظیمه است و اگر بعد از  
این تاریخ را روی این زمينه بنویسند ، يك طرز مخصوصی در  
تاریخ ایجاد و يك تاریخ تازه ای که یکی بر مردم مجهول است  
پیدا خواهد شد . به عقیده من لازم است سیاست و تربیت را  
بر روی این زمينه مطالعه و تدریس کنند ، بسا میشود جاوگیری  
از بسیاری از خطاها نموده و مانع انقلابات عظیمه شود ( در  
صورتیکه روح ملی جامعه آن انقلاب را ایجاد نکرده باشد ) و  
همیشه صدای عزل و منافع در مقابل صدای تاهری که از میان  
ملیونها در گذشتگان بلند میشود مغلوب و مضطرب نمیشد

